

مختار نامه عطار نیشابوری
باب هشدهم: در همت بلند داشتن و در کار تمام
بودن

فهرست مطالب

- ۸ شماره ۱: خواهی که دلت محرم اسرار آید
- ۹ شماره ۲: هر چند که دره دراز استادی
- ۱۰ شماره ۳: نه جان تو با سترالاهی پرداخت
- ۱۱ شماره ۴: گر می خواهی که مرد مقبول شوی
- ۱۲ شماره ۵: در راه طلب مرد بهمت باید
- ۱۳ شماره ۶: ای مرد رونده مرد بیچاره مباش
- ۱۴ شماره ۷: تا مرغ دل تو بال و پر نکشاید
- ۱۵ شماره ۸: تا کی دل تو کرد جهان بر پرده
- ۱۶ شماره ۹: تا چندان آرام و نه بشافقت

- شماره ۱۰: از غیب کُرت هست نشان آوردن ۱۷
- شماره ۱۱: کرم در هسی راه نهان باید رفت ۱۸
- شماره ۱۲: خواهی که به عقی به بقایی برسی ۱۹
- شماره ۱۳: رعنائی و نازکی رُماید کرد ۲۰
- شماره ۱۴: کوراه روی که ره نوردش کویم ۲۱
- شماره ۱۵: جان را که ز تن رحیل میاید کرد ۲۲
- شماره ۱۶: تا چند ز نیستی و هستی ای دل ۲۳
- شماره ۱۷: جانی دگرست و جانفزایی دگرست ۲۴
- شماره ۱۸: آن گنج که من در طلب آن گنجم ۲۵
- شماره ۱۹: مرغ دل من که بود چون شیدایی ۲۶

- شماره ۲۰: نه جان ره جان فزای خودیابد باز ۲۷
- شماره ۲۱: وقتی است که دیدی به دیدار کنم ۲۸
- شماره ۲۲: با قوت عشق تو به جان میکوشم ۲۹
- شماره ۲۳: در عشق تو هر دلی که مردانه بود ۳۰
- شماره ۲۴: در عشق کمان خود عیان باید کرد ۳۱
- شماره ۲۵: گر مرد رهی میان خون باید رفت ۳۲
- شماره ۲۶: هر لحظه ز چرخ میاید رفت ۳۳
- شماره ۲۷: نرد هوس وصال میاید باخت ۳۴
- شماره ۲۸: بنشستهای و بسی سفر داری تو ۳۵
- شماره ۲۹: چون تو غم بشمار خود خواهی داشت ۳۶

- شماره ۳۰: ای آن که هزار گونه سودا داری
۳۷
- شماره ۳۱: از بس که غم دنی مردار خوری
۳۸
- شماره ۳۲: از دور فلک زیر و زبر خواهی شد
۳۹
- شماره ۳۳: هر چند که دریای پر آب آمد پیش
۴۰
- شماره ۳۴: کی نیک افتد ترا که بد میاشی
۴۱
- شماره ۳۵: ای دوست اگر تو دوستدار خویشی
۴۲
- شماره ۳۶: اول قدمت دولت انبوه مجوی
۴۳
- شماره ۳۷: ای بیخبران دلی به جان در بندید
۴۴
- شماره ۳۸: تو خفته و عاشقان او بیدارند
۴۵
- شماره ۳۹: ای پای ز دست داده در پی نرسی
۴۶

- شماره ۴۰: دل بسته روی چون مکار او کن ۴۷
- شماره ۴۱: کمر هست دین راه سر بهودت ۴۸
- شماره ۴۲: هر دل که ز سرکار آگاهی یافت ۴۹
- شماره ۴۳: بی ره رفتن، رموز میانذیشی ۵۰
- شماره ۴۴: کمر باز نماید سیریک موسی به تو ۵۱
- شماره ۴۵: یادست ازین هوس بی باید داشت ۵۲
- شماره ۴۶: پیوسته به دست خود کرفاری تو ۵۳
- شماره ۴۷: هرگاه که کوهر محبت جویی ۵۴
- شماره ۴۸: ای خلق چرا در تب و تصید آخر ۵۵
- شماره ۴۹: آن را که کلید مشکلی میباید ۵۶

شماره ۵۰: کمپیشرون سرد میاید بود

۵۷

شماره ۱: خواهی که دلت محرم اسرار آید

خواهی که دلت محرم اسرار آید	بی خود شود و لایق این کار آید
برکش ز برون دو جهان دایرهای	در دایره شوتاچه پیدار آید

شماره ۲: هر چند که در ره دراز استادی

هر چند که در ره دراز استادی ضن است که از سر مجاز استادی
چون روح ترانه‌ای نیست پدید آخر تو به یک پرده چه باز استادی

شماره ۳: نه جان تو با سّر الاهی پرداخت

نه جان تو با سّر الاهی پرداخت	نه در طلب ناتناهی پرداخت
دردا که به نفس آسپنجان مشغولی	کز نقش به نقّاش نخواهی پرداخت

شماره ۴: کر میخوایی که مرد مقبول شوی

کر میخوایی که مرد مقبول شوی جاوید ز شغل خلق مغزول شوی
آخر چوبه دوست میتوان شد مشغول غنی باشی به هر چه مشغول شوی

شماره ۵: در راه طلب مرد بهمت باید

در راه طلب مرد بهمت باید	یک یک جزو ش نقطه حکمت باید
ور روی نمایدش جمالی که میسر	چشمش به ادب دلش به حرمت باید

شماره ۶: ای مرد رونده مردیچاره مباش

ای مرد رونده مردیچاره مباش	از خویش مر و برون و آواره مباش
در باطن خویش کن سفر چون مردان	اهل نظری تو اهل نظاره مباش

شماره ۷: تامرغ دل تو بال و پر نکشاید

تامرغ دل تو بال و پر نکشاید	این واقعہ بر جان تو در نکشاید
از عقل عقیدہ جوی، بیزاری جوی	کاین عقدہ بہ عقل مختصر نکشاید

شماره ۸: تاکی دل تو کرد جهان بر پرّو

تاکی دل تو کرد جهان بر پرّو	چون نیست رهش کز آسمان بر پرّو
این ییضه هفت آسمان بشکن خرد	تا مرغ دلت ازین میان بر پرّو

شماره ۹: تاچندنه آرام ونه بشافنت

تاچندنه آرام ونه بشافنت	نه سر بهادون ونه سرتافنت
نی دارد سود موی بشافنت	نه سوز طلب، نه درد نیافنت

شماره ۱۰: از غیب گرت هست نشان آوردن

از غیب گرت هست نشان آوردن	از غیب نشاید به زبان آوردن
کان چنیز که از دست بشد گر خواهی	دشواره دست میتوان آوردن

شماره ۱۱: کر مردرہی راہ نہان باید رفت

کر مردرہی راہ نہان باید رفت	صد باد یہ را بہ یک زمان باید رفت
کر میخوایی کہ راہت انجام دہد	منزل ہمہ در دون جان باید رفت

شماره ۱۲: خواهی که به عقبی به بقایی برسی

باید که به دنیا به فنايي برسی	خواهی که به عقبی به بقایی برسی
میرد، تو مترس، تا به جایی برسی	هر چند که راه بر سر آدمی است

شماره ۱۳: رعنائی و نازکی رها باید کرد

رعنائی و نازکی رها باید کرد	مردانه محنتی قضا باید کرد
جان را سپر تیر قضا باید کرد	دل را هدف تیر بلا باید کرد

شماره ۱۴: کوراه روی که ره نوردش کویم

کوراه روی که ره نوردش کویم	یا سوختهای که اهل دردش کویم
مردی که میان شغل دنیا نفسی	با او اقد خزار مردش کویم

شماره ۱۵: جان راکه زتن رحیل میاید کرد

جان راکه زتن رحیل میاید کرد	بر لکشر غم سبیل میاید کرد
دل راکه بر پریشمای مردی نیست	هر خط شکارپیل میاید کرد

شماره ۱۶: تاخذ ز نیستی و هستی ای دل

تاخذ ز نیستی و هستی ای دل	در هر دو یکی مقام و رستی ای دل
در بعد، اگر روزه خواهی بودن	به زانکه به قرب در باستی ای دل

شماره ۱۷: جانی دکرست و جانفزاری دکرست

جانی دکرست و جانفزاری دکرست	شهری دکرست و پادشاهی دکرست
مابته دَام هرکدایی نشویم	مارا نظر دوست به جانی دکرست

شماره ۱۸: آن گنج که من در طلب آن گنجم

آن گنج که من در طلب آن گنجم	در دیر طلسمات از آن میرنجم
آن بحر کز دو کون یک قطره نیافت	آن میخواستهم که جمله بر خود سنجم

شماره ۱۹: مرغ دل من که بود چون شیدایی

مرغ دل من که بود چون شیدایی	افقادر عشق بر سرش سودایی
هر لحظه به صد هزار عالم سپید	اما یک دم فرو نیامد جانی

شماره ۲۰: نه جان ره جان فزای خودیابد باز

نه جان ره جان فزای خودیابد باز	نه دل در دلکشای خودیابد باز
مرغ دل شوریده من آرامی	وقتی کسیر که جای خودیابد باز

شماره ۲۱: وقتی است که دیدی به دیدار کنم

وقتی است که دیدی به دیدار کنم	یک ذره نه اقرار و نه انکار کنم
هر نام نگو که حاصل عمر آن است	بفروشم و اندر سر این کار کنم

شماره ۲۲: باقوت عشق توبه جان میکوشم

باقوت عشق توبه جان میکوشم	باواقعہ تُوهر زمان میکوشم
چون، ہستی من جملہ بہ تاراج برفت	اینست عجب کہ، پیمان میکوشم

شماره ۲۳: در عشق تو هر دلی که مردانه بود

در عشق تو هر دلی که مردانه بود در سوختن خویش چو پروانه بود

تا کی ز بهانه بمحو پروانه بسوز در عشق بهانه جستن افسانه بود

شماره ۲۴: در عشق گمان خود عیان باید کرد

در عشق گمان خود عیان باید کرد
ترک بد و نیک این جهان باید کرد
گر گوید: «ترک دو جهان باید داد»،
بیانگه چرا کنی چنان باید کرد

شماره ۲۵: کر مردرہی میان خون باید رفت

کر مردرہی میان خون باید رفت	وزپای فتادہ سرنگون باید رفت
توپای بہ راہ درنہ ویچ مسرس	خود راہ بگویدت کہ چون باید رفت

شماره ۲۶: هر لحظه ز چرخ بیش میباید رفت

هر لحظه ز چرخ بیش میباید رفت	گاه از بس و که ز پیش میباید رفت
در کرد جهان دودنت فایده نیست	کرد سرو پای خویش میباید رفت

شماره ۲۷: نرد هوس وصال میباید باخت

نرد هوس وصال میباید باخت اسب طمع محال میباید تاخت

یک لحظه سپر همی نباید انداخت میباید سوخت و کار میباید ساخت

شماره ۲۸: بنشتمای و بسی سفر داری تو

بنشتمای و بسی سفر داری تو هر دژه که هست ره گذر داری تو

صد قافله در هر نفسی میکزرد ای یخبر آخر چه خبر داری تو

شماره ۲۹: چون تو غم بیشمار خودخواهی داشت

چون تو غم بیشمار خودخواهی داشت در ددل پتزار خودخواهی داشت
در خاکستر نشین و در خون میکرد گر ماتم روزگار خودخواهی داشت

شماره ۳۰: ای آن که هزار گونه سودا داری

ای آن که هزار گونه سودا داری مردان همه ماتم، تو تماشا داری
خوش میخور و میخفت که داند تا تو در پیش چه وادی و چه دریا داری

شماره ۳۱: از بس که غم دنی مردار خوری

از بس که غم دنی مردار خوری	نه کار کنی و نه غم کار خوری
سرمایه تو در همه عالم عمریست	بر باد رفته که غصه بسیار خوری

شماره ۳۲: از دور فلک زیر و زبر خواهی شد

از دور فلک زیر و زبر خواهی شد رسوای جهان پرده در خواهی شد
از خواب در آمی ای دل سرکش که زود تا چشم زنی به خواب در خواهی شد

شماره ۳۳: هر چند که دریای پر آب آمد پیش

بش آب که کار با شب آمد پیش	هر چند که دریای پر آب آمد پیش
بیدار کنون شدی که خواب آمد پیش	گر غرقه شدی چه سود کا ندر همه عمر

شماره ۳۴: کی نیک اقتدر که بد میاشی

کی نیک اقتدر که بد میاشی جان میدی و خصم خرد میاشی
کار بست دگر تو را نخواهند گذاشت تا بر سر روزگار خود میاشی

شماره ۳۵: ای دوست اگر تو دوستدار خویشی

ای دوست اگر تو دوستدار خویشی	تاکی ز هوا بر سرکار خویشی
هر چند که بیشتر همی آموزی	مینمست این که برقرار خویشی

شماره ۳۶: اول قدمت دولت انبوه مجوی

اول قدمت دولت انبوه مجوی کایت نخست بس بود کوه مجوی
کر یک سر ناخت پید آمد کار در کار شو به ناخن اندوه مجوی

شماره ۳۷: ای بیخبران دلی به جان در بنید

ای بیخبران دلی به جان در بنید	وزنیک و بد خلق زبان در بنید
چون کار فتاد بر کناری مروید	این کار شگرف را میان در بنید

شماره ۳۸: تو خفته و عاشقان او بیدارند

تو خفته و عاشقان او بیدارند تو غافل و ایشان همه در اسرارند
بیکاری تو چو پنهان خواهد بود اما همه ذرات جهان در کارند

شماره ۳۹: ای پای ز دست داده در پی نرسی

ای پای ز دست داده در پی نرسی نظاره جام کن که در می نرسی
تو هیچ نبی در که توانی پیوست باست بهم، چکونه در می نرسی

شماره ۴۰: دل بسته روی چون نگار او کن

دل بسته روی چون نگار او کن	جان بر کف دست نه، نثار او کن
بگر سر کار و زود کار از سر گیر	پس کار و سر اندر سر کار او کن

شماره ۴۱: گرهست درین راه سر بهودت

گرهست درین راه سر بهودت بریاید خاست از سر،ستی زودت
در عشق بمیر از آنکه سرمایه عمر، تا تو نکنی زیان، نذار دودت

شماره ۴۲: هر دل که ز سیرکار آگاهی یافت

هر دل که ز سیرکار آگاهی یافت	در هر مویی ز ماه تماشایی یافت
افسوس بود که بیخبر خاک شوی	آخر شب اگر خبر خواهی یافت

شماره ۴۳: بی ره رفتن، رموز میانذیشی

بی ره رفتن، رموز میانذیشی	برفست که دتموز میانذیشی
مردان جهان خوار عالم رفتند	تو بر دو قدم، هموز میانذیشی

شماره ۴۴: کرباز نماید سیریک موی به تو

کرباز نماید سیریک موی به تو صد گونه مدد رسد زهر سوی به تو
ای یخبر، آن چه یوفایست آخر تو پشت بدو کرد های اوروی به تو

شماره ۴۵: یادست ازین هوس بی باید داشت

یادست ازین هوس بی باید داشت	یانت دسترس بی باید داشت
گر یک نفس از دولت برآید بی او	صد ماتم آن نفس بی باید داشت

شماره ۴۶: پیوسته به دست خود گرفتاری تو

کاشفته دل پرده پنداری تو	پیوسته به دست خود گرفتاری تو
وقت که شیردایه بگذاری تو	چون در پس پرده مادری داری تو

شماره ۴۷: هرگاه که کوهر محبت جویی

هرگاه که کوهر محبت جویی	تا بعدنجویی به چه قربت جویی
چون نسبت خود دست کردی در فقر	نسبت یابی به هر چه نسبت جویی

شماره ۴۸: ای خلق چرا د تب و تقید آخر

ای خلق چرا د تب و تقید آخر نابوده و ناآمده رقتید آخر

ای یخبران این در و درگاه عظیم خالی مگذارید و محضید آخر

شماره ۴۹: آن راکه کلید مشکلی میباشد

آن راکه کلید مشکلی میباشد	از عمر دراز حاصلی میباشد
برتر ز دو کون عاقلی گریابی	ای مرده دلان زنده دلی میباشد

شماره ۵۰: که پیشرو نبودی میاید بود

که پیشرو نبودی میاید بود که پس ر و اهل دردی میاید بود
این کار به سر سری بسر میشود کاری است عظیم، مردی میاید بود